



ندا غ 08:52 1385/11/22 -

3

خلاصه ای از جلسات 39 و 40 و 41 (فریفتن روستایی شهری را ...)

لینک ابیات مربوط به جلسات: <http://www.panevis.net/molana/masnawi39.htm>

مردی شهری با فردی روستایی آشنا بود. در هر سال چند بار روستایی به شهر میامد و مقیم خانه ی شهری میشد. همیشه هنگام رفتن از خانه ی شهری ، او را به روستا و به خانه اش دعوت میکرد. شهری هم همیشه رفتن به روستا را به وقتی دیگر موکول میکرد . تا اینکه بالاخره پس از اصرار فراوان روستایی و همین طور خانواده اش (از کثرت القایی که بهش شده بود) قبول کرد. در طول راه رسیدن به روستا مرد شهری و خانواده اش دچار مشکلاتی میشوند (از جمله باد و باران و ...). قبل از رسیدن به روستای مورد نظر، به چند ده دیگر وارد میشوند. (اشتباهی!)

شهری و روستایی دو عنصر روانی درون ما هستند. توجه داشته باشید که باز هم "... این پیمانه ی معنا بود گندمی بستان که پیمانه است رد" یعنی اصلا مقصود مولانا از "شهری" و "روستایی" ظواهر نیست و فقط برای بیان مفاهیم مورد نظرش از اینها استفاده میکند.

شهری-----> عقل مفید ، عقل کلی، اصالت انسان، عشق، فطرت
روستایی-----> عقل جزئی، نفس، هویت فکری، من، خود

مرد شهری از رفتن به روستای نفس مقاومت میکرد و در فطرت خودش بود. مثل یک کودک که در اصالتش هست. تا اینکه بر اثر القا و اصرارها توسط خانواده اش و مرد روستایی (یعنی محیط و جامعه!) قبول میکند و از فطرتش خارج میشود.

انسانی که در راه رفتن به سمت وعده های نفس است، دچار مشکلات فراوانی میشود... فشارهای روحی _ روانی به او وارد میشود و "من" را در درونش بزرگ میکند.

باد و باران-----> مثل رقابت کردن، ملامت کردن خود ، اضطراب و ...

به علاوه وقتی انسان به آنجا میرسد، میبیند که هیچ چیزی وجود ندارد! (در را به رویش میندند!) وقتی مرد شهری و خانواده اش به روستا میرسند، مرد روستایی ادعا میکند که آنها را نمیشناسد و قبول نمیکند که بارها در منزل شهری مهمان بوده است.

بنگشایند پوز: دهانشان را به سمت باغ های او باز نکنند
(در بیت شماره ی 164 "مسلمانان" معنای عام دارد)

تمام چیزهایی که باعث چاق و چله شدن نفس میشود ، فقط یک سراب است!

لثیم: فرومایه

نیکمردان از روی ناچاری مجبور میشوند با فرومایگان و لثیمان رابطه برقرار کنند. مثل شیری که از گرسنگی زیاد، مجبور میشود مردار بخورد!

جوع: گرسنگی

دوتو: خیلی زیاد

شهری و خانواده اش چند شبانه روز پشت در خانه ی روستایی میمانند، در حالیکه در راه بسیار خسته و درمانده شده اند.

شب پنجم، وضع هوا بسیار بد میشود ، به طوریکه مرد شهری از روی ناچاری به روستایی میگوید: " اصلا فرض کن که ما را نمیشناسی. بیا لطفی کن و چند نفر غریبه (!) را در این هوا پناه بده!"
مرد روستایی: "کنار باغ اتاقلک کوچکی هست که باغبان شیها آنجا میماند تا از باغ و حیوانات با این تیر و کمان در برابر گرگ محافظت کند. اگر قبول میکنی که امشب به جای او محافظ باغ باشی، میتوانی در آنجا بمانی و گرنه...!!!"

این دقیقا وضعیت نفس است.
نفس، روح و روان انسان را پاسبان تعلقات خود میکند و یک حالت نگران در او بوجود می آورد که باید از این متعلقات محافظت بکند. توجه کنید که این نگرانی در چه شرایطی است: شب و باد و باران و گل و لای و ... که بدبختی بر بدبختی است!

شهری: " بده، تیر و کمان را بده. قبول میکنم!"
-----< ببینید وقتی ذات انسان اسیر نفس میشود تا چه حد میتواند دلیل و بدبخت شود!
حارس: نگهبان
رز: درخت انگور (باغ)
جای تنگ و بی مجال-----< محدودیت و کوتاه بینی انسان اسیر نفس
اتاقلک-----< خود مرد روستایی، جایی که نفس از آنجا کنترل میکند

منی که اسیر خود هستم، دائما نگرانم. اصولا نگرانی رنج آور از مشخصه های "خود" است.
گرگ واقعی که بر او مسلط بود، در حقیقت نفس (مرد روستایی) بود. اما او به دنبال گرگ بیرون میگشت!
در آن وضعیت پشه و کک هم آزارشان میداد اما از ترس گرگ، فرصت راندن اینها را هم نداشتند----

< کیفیت انسان اسیر نفس

ریش برکندن: مورد آزار و شتمانت قرار دادن
تا اینکه مرد شهری در تاریکی شب سایه ی گرگ مانندی دید و تیری به آن پرتاب کرد و حیوان بر زمین افتاد.
در حین افتادن، بادی از حیوان خارج شد که باعث فغان مرد روستایی شد: تو خر مرا زدی! من باد خرم را میشناسم!!!
این نشان میدهد که روستایی آنجا حضور داشته است.-----< وقتی نفس روان انسان را به پاسبانی میگمارد، مواظب است که کارش را خوب انجام دهد!
شهری: چطور باد خرت را میشناسی، اما مرا نه؟-----< افرادی که از روی مصلحت خود را به نادانی میزنند!
"باد خر کره چنین رسوات کرد هستی نفی تو را اثبات کرد"
به همین ترتیب عقل جزئی هم بنا به مصلحت خود را به نادانی میزند.

در انتهای جلسه ی 41 ، آقای پانویس در مورد سماع صحبت کردند و همین طور به چند مورد از سوالاتی که قبلا توسط دوستان مطرح شده بود، پاسخ دادند.
با تشکر از زحمات ایشان
شاد و پیروز باشید

